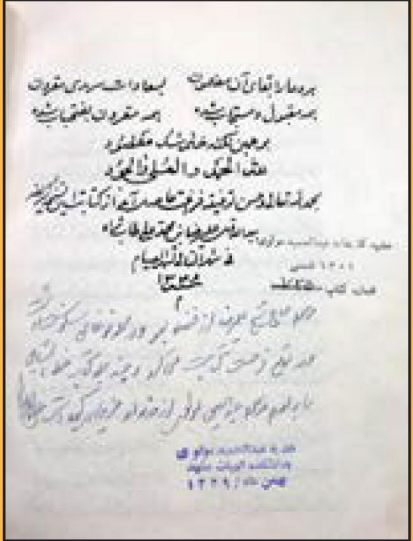


یادی از عبدالحمید مولوی که اگر نبود، بسیاری از بناهای تاریخی خراسان نیز از یادها می‌رفتند و تاریخ خراسان ناقص می‌ماند

تنها عضو رسمی یونسکو در مشهد قدیم

گروه تاریخ و هویت شاید اگر عبدالحمید مولوی که سال‌ها رئیس املاک آستان قدس رضوی بود، بعد از پایان دوره خدمتش در خانه می‌نشست، هر صبح به زیارت حرم می‌رفت، بعد هم بر می‌گشت، چایش را می‌خورد، کتابش را می‌خواند و یک دوره معمول بازنشستگی را مثل خیلی از موسپیدکرده‌های آن روزگار پشت سر می‌گذاشت، حالا نه پسوند «پدر خراسان‌شناسی»، کنار نامش بود و نه ما هیچ‌وقت متوجه می‌شدیم مثلاً در دهه ۲۰ تا ۵۰ قرن گذشته چه بناهای تاریخی و میراثی در مشهد و خراسان وجود داشته است. اما او یک کار تقریباً غیر معمولی انجام می‌دهد؛ یک قلم و دفتر بر می‌دارد و شروع می‌کند به نوشتن خاطرات دوران کاری‌اش کدام خاطرات؟ شرح روزگاری که با اسب دورتا دور خراسان را می‌گشته و در کنار ثبت موقوفات آستان قدس، هر چه ابنیه و مقبره و بنای گمنام سر راهش می‌دیده با اسم و آدرس و شرح حال ثبت می‌کرده است. او بعدها این اطلاعات را در چندین کتاب چاپ می‌کند: کتاب‌هایی که حالا منبع و مآخذ پژوهشگران و مشتاقان بسیاری در حوزه مشهدشناسی است.
فرا رسیدن ۲۷مهر و سالروز درگذشت او سبب شد تا در سطرهایی از او بگوییم. آنچه در این گفت‌وگو آمده است، حاصل گفت‌وگو با مجتبی مولوی (فرزند کوچک عبدالحمیدمولوی) است.



بچه تیزهوش کوچه عیدگاه

مولوی در سال ۱۲۸۶ و در محله عیدگاه متولد می‌شود و سال ۱۳۵۷ نیز در خانه‌اش داخل کوچه مولوی فوت می‌کند و در دارالسرور آستان قدس رضوی دفن می‌شود. پدرش حاج علی محمد مولوی، نجم‌التولیه آستان قدس رضوی، به او فلسفه، منطق و نجوم درس می‌دهد، اما خیلی زود در شانزده سالگی پدر را هم از دست می‌دهد و همه بار خانواده را به دوش می‌کشد. در حوزه‌ای به نام «مدرسه شرق» درس می‌خواند معمعم می‌شود، بعد از فوت پدر، مستوفی مسجد گوهرشاد می‌شود و بعدها هم به ریاست املاک آستان قدس می‌رسد و پس از آن است که مجبور به پوشیدن کت وشلوار می‌شود. او سی تا چهل سال این مسئولیت را به عهده دارد، سال‌هایی که با اسب کل ایران را می‌گردد و علاوه بر ثبت موقوفات آستان قدس، آثار باستانی گمنام خراسان را نیز ثبت می‌کند و در سه جلد، کتابی به نام «آثار باستانی خراسان» می‌نویسد. یازده سال نیز به نوشتن کتابی از موقوفات آستان قدس مشغول می‌شود، کتابی در هشتصد صفحه که به ترتیب حروف الفبا نوشته شده است و فرزند کوچکش، مجتبی مولوی، برای حفظ این نسخه خطی، آن را به آستان قدس هدیه می‌کند و به دلایلی و تا همین حالا اجازه نمی‌دهند منتشر شود. عبدالحمید مولوی رئیس انجمن آثار ملی خراسان هم بوده است. علاوه بر این، او را به عنوان باستان‌شناس و استاد تاریخ و ادب خراسان می‌شناسند.
سواى این، عبدالحمیدمولوی عضو یونسکوبوده وهر گردشگری می‌خواسته است به خراسان بیاید، یونسکو آدرس منزل او را در کوچه مولوی می‌داده است.

خانه مولوی‌ها و خاطره شیرین ناک‌هایش

مجتبی مولوی درباره پدرش و خانه‌ای که بسیاری از گردشگران خارجی آن را دق الباب کرده‌اند، می‌گوید: «پدرم سال ۱۳۱۲ این خانه را در زمینی به وسعت ۱۵۰۰ مترمربع و با هفتصد مترمربع زیربنا ساخت که دویست متر از آن را به زنی تنها بخشید. خانه چهار در ورودی داشت، از ابتدای خیابان مولوی کشیده می‌شد تا به کوچه‌ای بن بست می‌رسید، سه ساختمان در خانه ما قرار داشت با چهارده اتاق. خانه‌ها وسط حیاط قرار داشتند و دور حیاط درختان انگور بود. همه میوه‌ها را در حیاط داشتیم، گوجه، زردآلو، گلابی و درخت زرشک، در حالی‌که در مشهد زرشک به عمل نمی‌آید. به همه فامیل زرشک می‌دادیم. پدرم در این حیاط دو کاج به مناسبت تولد و برادرم کاشت که بعدها بسیار بزرگ شدند و تنه آن‌ها به ۲/۵ متر رسید. خانه آجری بود و درونش از خشت خام و روی سقف چوبی‌اش گچ مالی شده بود. زیر اتاق‌ها خالی بود تا رطوبت، گرما و سرما نفوذ نکند. در حیاط خلوت اصطبل اسب بود و دو اسب و درشکه که هیچ‌گاه پدرم از آن‌ها استفاده شخصی نکرد.»

مولوی و ۱۶ ساعت نوشتن از مشهد و خراسان

یک روز معمول در خانه مولوی‌ها این‌طور بوده است که مجتبی مولوی هنوز در یاد دارد و مثل خاطره‌ای خوش در گنج خیاالش حفظ کرده است: «پدرم بعد از نماز صبح نمی‌خوابید و تعقیبات می‌خواند. در خانه ما همه



باید نماز می‌خواندند، ساعت ۶صبح همه صبحانه می‌خوردند، او روزی یک بار هم به حرم مشرف می‌شد و سر خاک پدرش می‌رفت. مادرم بیست ساله بود و پدرم بیست و شش ساله که با هم ازدواج کردند. مادرم بسیار زیبا بود، آرام و قدرشناس. سوادش قرآنی بود، ولی از اینکه به خانه‌ای وارد شده که محل علم بود، بسیار خوشحال بود.»

عبدالحمید مولوی در سال ۱۳۳۶ از آستان قدس بازنشسته می‌شود و در این زمان است که مطالعات و نوشتنش را به روزی شانزده ساعت می‌رساند؛ «پدرم قرآن را از حفظ داشت و راه می‌رفت و آیات را تلاوت می‌کرد. از نظر بدنی توانا بود، هیچ‌گاه با آب گرم وضو نگرفت و در اتاقش بخاری روشن نکرد تا بدنش را سالم و قوی نگه دارد. خانه‌ای عیال وار داشتیم که صبح تا شب باید برای تهیه مواد غذایی خرید می‌کردیم، چون تا سال ۱۳۴۰ یخچال نبود، ما سالی نزدیک به بیست تا سی حلب روغن زرد مصرف می‌کردیم؛ چون یکی شوهرش فوت می‌کرد، به اینجا می‌آمد، یکی بیکار می‌شد، می‌آمد، علاوه بر این‌ها، دخترها و زنان فامیل می‌آمدند و دور هم جمع می‌شدند، به‌طوری‌که سر سفره غذای ما معمولاً ۲۵ نفری می‌نشستند. او خیلی هم خوشحال بود و معتقد بود هرچه در خانه ما می‌خورند، روزی خودشان است که خدا از طرف ما حواله کرده است به آن‌ها. هرکس ورشکست می‌شد یا مشکلی داشت از پدرم کمک می‌گرفت و مشککش برطرف می‌شد.»

جمع عالمان شهر با حضور مولوی

مجتبی مولوی می‌گوید آن روزها در محله سناباد بزرگان زیادی زندگی می‌کردند و خانه‌های قدیمی بزرگ هم زیاد بود: «محمدطاهر بهادری، مدیرکل آموزش و پرورش، پشت خانه ما زندگی می‌کرد و ما خیلی با آن‌ها رفت‌وآمد داشتیم. او و پدرم بنیان‌گذاران فرهنگ و ادب مشهد هستند و نخستین مدارس را تأسیس کردند. خانواده یغماییان هم مهم بودند. خانه آن‌ها اول خیابان دانشگاه بود. سی تا چهل نفر بودند که در یک کوچه زندگی می‌کردند و همه تحصیلات عالی داشتند. همسایه کناری ما معتمدیان بود که فرزندان او شهردار مشهد، رئیس شهربانی و رئیس آگاهی بودند. قدیم تهرادیدار بزرگان شهر و عالمان هنگام صبحانه در روز جمعه امر مرسومي بود که معمولاً در منزل ما انجام می‌شد. عالمانی چون آیت‌ا... جزایری، آیت‌ا... مبلانی، آیت‌ا... خاتمی و... بارها در خانه ما حاضر شدند. در جلسات آن‌ها خبری از شوخی و مزاح نبود. مباحث سنگینی مطرح می‌شد، منطق، دروس حوزه و... و من پذیرایی می‌کردم. اگر «آنانیه بعد از حضور مهمان چای می‌رسید، پدرم ما را بیچاره می‌کرد. او در این مورد استبدادی عمل می‌کرد.»

بی‌مهری میراث فرهنگی در قیمت‌گذاری خانه، وارثان آن را به فروش ناچار می‌کند و مجتبی مولوی در سال ۱۳۸۵ آن را به حوزه آیت‌ا... خوانساری قاپینی می‌فروشد؛ «خانه داشت خراب می‌شد و به نگهداری و ترمیم نیاز داشت، از طرفی، میراث فرهنگی آن را با قیمت مناسبی نمی‌خرد، شاید هزار نفر برای خرید خانه آمدند و رفتند، اما خانه فروش نرفت تا اینکه خانه را به حوزه آیت‌ا... خوانساری قاپینی فروختم. علت خرید آن‌ها هم این بود که می‌دانستند شیخ نخودکی به این خانه رفت‌وآمد داشته و همین جافوت کرده است. حالا میراث فرهنگی به صاحبان خانه فقط اجازه خراب کردن در، کاشی‌کاری‌های روی آن و انداختن درختان کاج را نداده است.»

شهرآرانیوز تلاش می‌کند با نگاهی منصفانه و

مستقل، نخست رویدادها و چالش‌های

دومین کلان‌شهر مذهبی جهان را بازتاب دهد و

نیازهای رسانه‌ای شهروندان را در حوزه‌های

مختلف منعکس کند. علاوه‌براین پوشش اخبار

و گزارش‌های کشوری در حوزه‌های سیاسی،

اجتماعی، فرهنگی، ورزشی، اقتصادی و علم و

فناوری از رسالت‌های این رسانه است.



ShahraraNews.ir

مشهدیات

گفتارهایی در باب تاریخ و فرهنگ شهر بهشت (قسمت دوازدهم و هفتم)

نقش ناخوانده انگلیسی‌ها در تقابل با کلنل پسیان

مرضیه ترابی! هنگام صحبت از ماجرای به شهادت رسیدن کلنل محمدتقی خان پسیان، معمولاً به هم‌داستانی خان‌های شمال خراسان و گروهی از اشراف و متمولان شهر مشهد اشاره می‌شود؛ کسانی‌که با قوام‌السلطنه سروسی داشتند؛ با این‌حال کمتر شنیده‌ایم که درباره نقش کنسولگری‌های روسیه تزاری یا انگلیس در این باره مطلبی ارائه شده باشد. مراجعه به اسناد تاریخی و مرور گزارش‌های کنسول انگلیس در مشهد نشان می‌دهد که بریتانیایی‌ها اصولاً رضایت چندانی از حضور شخصی مانند کلنل پسیان در مشهد نداشتند و به‌همین دلیل تا توانستند بر سر راه اقدامات اصلاح‌گرایانه وی سنگ اندازی کردند. این سنگ اندازی‌ها از زمان ورود کلنل به مشهد در شهریورماه سال ۱۲۹۹ خورشیدی آغاز شد. در ژانویه سال ۱۹۲۱ میلادی (دی‌ماه سال ۱۲۹۹) کنسول انگلیس به وزارت خارجه دولت مطبوع خود گزارش داد: «دستجات نظامی به علت عدم دریافت سه‌ماهه موجب عقب افتاده از خود ناآرامی نشان می‌دهند. کلنل محمدتقی خان [پسیان] به منظور پایان بخشیدن به اوضاع نابسامان آنان به دیدار والی [قوام‌السلطنه] شتافت و تهدید کرد که اگر فوراً وجهی پرداخت نشود، استعفا خواهد داد. والی بلافاصله حواله‌ای به مبلغ ۱۰ هزار تومان برای پیشکار مالیه [خراسان] فرستاد ولی وی تنها پانصد تومان پول در اختیار داشت. پیشکار مالیه امیدوار است که طی چند روز آینده حواله صادره از طرف والی را تأمین نماید؛» به این ترتیب، وضعیت دشوار مالی حاکم بر قوای ژاندارمری برای انگلیسی‌ها کاملاً معلوم بود و آن‌ها می‌دانستند که کلنل برای ایجاد اصلاحات و تقویت قشون به پول نیاز دارد. کنسول انگلیس طی دوران حضوریش از سه‌ماهه کلنل پسیان در مشهد، با منشی و روش وی و نیز شخصیت فسادناپذیرش کاملاً آشنا شده بود. شاید به همین دلیل تصمیم گرفت که به ساختار مالی حکومت خراسان آسیب جدی وارد کند. در نیمه دوم دی‌ماه سال ۱۲۹۹ خورشیدی، دستورویژه برای تعطیلی بانک شاهنشاهی ایران صادر شد؛ یکی از دو بانک فعال در دوره قاجار، بانک دیگر، یعنی بانک استقرارضی روس، در پی انقلاب کمونیستی روسیه و سقوط رژیم تزاری، کاملاً از دور خارج شده بود و بانک شاهنشاهی که انگلیسی‌ها امتیاز آن را در اختیار داشتند و عملیات‌ها پندیده‌اسکنده است. در ایران بود، بازگیر اصلی فضای اقتصادی کشور شناخته می‌شد. روز ۱۸ ژانویه سال ۱۹۲۱ میلادی (۲۹ دی‌ماه ۱۲۹۹ خورشیدی)، کنسول انگلیس در مشهد، گزارشی به این شرح برای دولت متبوعش فرستاد: «به شعبه محلی بانک شاهنشاهی ایران دستور داده شد کار خود را تعطیل کند. این دستور احتمالاً بیست و نه ژانویه به مورد اجرا گذاشته خواهد شد.» به این ترتیب، انگلیسی‌ها عملاً مسیر انتقال حواله‌ها و برات‌های بانکی را بستند و کلنل با این وضعیت قادر به تأمین مالی قشون نبود. طبق گزارش‌های بعدی کنسول، بازگانان مشهد تصمیم گرفتند تجمع اعتراض‌آمیزی در تلگراف خانه برگزار کنند! اما «تجار عمده از جمله حاجی‌الحسین تهرانی، مجلل‌التولیه، حاج‌میرزایی‌ی ناظر و میرزامصطفی سرابی با این کار مخالفت ورزیدند. آن‌ها سپس درباره تأسیس یک بانک ملی با سرمایه ۵۰۰ هزار تومان به گفت‌وگو نشستند.» تردیدی نیست که کلنل پسیان در برانگیختن بازگانان مشهدی برای ایجاد یک بانک ملی در مشهد نقش ویژه‌ای داشته است. او بعدها و به دنبال آغاز مسئولیتش به‌عنوان کفیل حکومت خراسان، به دنبال اجرایی شدن چنین طرحی بود، اما مجالی برای تحقق آن پیدا نکرد.

اخبار قدیمی

۷۰ سال پیش اتفاق افتاده است

درخواست تشکیل فوری کمیسیون آب برای مشهد

فرخدا با اینکه مشهد در گذشته دارای قنات‌های بسیاری بوده است، با افزایش زائر و جمعیت، به‌ویژه از هفتاد سال پیش، شهر با مشکل تأمین آب شرب مواجه می‌شود. در جراید دهه ۲۰ و ۳۰ بی‌شمار شکایت درباره بی‌آبی حتی در فصل سرد سال منتشر شده است که نشان از عمق فاجعه دارد. در یکی از این اخبار که سال ۱۳۲۷ خورشیدی و در جریده «آزادی» چاپ شده است، یک مشهدی که خود را «یک نفر از مردم عطشان شهر» معرفی کرده است، در شکایتی چنین می‌نویسد: «شهر مشهد به‌همت مردمان با‌همت و خیرخواه گذشته، دارای قنوات بسیار و آب وافر بوده که غالب آن قنوات هم تعلق به آستان قدس داشت. سیزده چهارده سال قبل نیز مرحوم اسدی، نایب‌التولیه وقت، چندین قنات را توأمان به نام «نهر گناباد» از هفت فرسخی به شهر آورد و اراضی جنوبی خشک شهر را تا کوه دایر و احیا کرد. با بودن این نهر عظیم هیچ‌کس خیال نمی‌کرد دیگر مشهد دچار کم‌آبی شود ولی برخلاف امید و اعتماد مردم، اینک چند سال است بر اثر پایین افتادن آبگون‌های قنوات و قضایای دیگر که اعظم آن‌ها بی‌ترتیبی و فساد امور عمومی باشد، قنات‌های دایر شهر یکی پس از دیگری بایر و بی‌آب شده و چهار پنج سال است که بی‌آبی عجیبی هویدا گشته و این هم به یکی از بدبختی‌های دیگر شهر تبدیل گردیده است.»

این شهروند در ادامه برای رفع مشکل می‌خواهد شهرداری مشهد کمیسیونی دائم با نام «کمیسیون آب» تشکیل دهد و پیوسته در این باره و رفع مشکل بی‌آبی در فصول مختلف تحقیق کند و راهکار ارائه دهد؛ «و عجب‌ا که برای هر امری کمیسیونی در این شهر هست جز کمیسیون آب. البته خواهد گفت هر کاری به کمیسیون منتهی شد، طبعاً محکوم به عدم پیشرفت است؛ درست، ولی باز هم فرق دارد و وجود ناقص به از عدم صرف است و اگر کمیسیونی در این خصوص در فرمانداری یا آستانه و شهرداری بود، ممکن بود ناله و فریاد مردم به جایی رسیده و اقلاً مردم تشنه شهر بدانند که عیب کار در کجاست و مانع چیست.»

اما نکته دردناکی که این شاکی آن را مطرح کرده خشک شدن سالانه یک میلیون تومان درخت بر اثر بی‌آبی در مشهد است که معلوم نیست قیمت هر درخت در آن زمان چقدر بوده و این آمار بیان شده تا چه اندازه درست و قابل اتکاست؛ «باور کنید که سالی یک میلیون تومان درخت در این شهر به‌واسطه بی‌آبی خشک می‌شود و این خود یک ضرر غیرقابل جبرانی است برای شهر. آب گناباد که صرفاً برای مصرف شهر بود، به مزارع تره‌کاری خارج شهر می‌رسد و شهرداری به اشکال عجیبی مبتلاست تا بتواند ماهی یک بار یک قسمت از منازل علیای شهر را مشروب کند. هر وقت راجع به قنواتی که مانند قنات رکن‌آباد تا سه سال قبل ۲۵ جفت آب داشت و حالا بکلی خراب است، به‌شهرداری اعتراض می‌شود، می‌گویند باید آستانه آب را جاری کند. به بعضی رؤسای اداره آستانه هم که گفته می‌شود، می‌گویند: «مشغولیم.» از خارج هم شنیده می‌شود که مبلغ گزافی آستانه خرج اصلاح قناتی نموده ولی به خواست خدا به‌هیچ‌جا نرسیده است. حتی بعضی می‌گویند حاضریم نصف اعتباری که خرج می‌کنند به ما بدهند؛ در عرض دوسه ماه ما قنوات را بر آب کرده، تسلیم آستانه و شهرداری می‌کنیم ولی نمی‌دانم چرانی می‌شود و شهر از این وضع عطلش و بی‌آبی خلاص نمی‌گردد.»

